فهرست

[اصول/ سیره عقلائیه 2](#_Toc103511107)

[ادله حجیت سیره عقلا 2](#_Toc103511108)

[پیشگفتار 2](#_Toc103511109)

[نکته اول 2](#_Toc103511110)

[نکته دوم 2](#_Toc103511111)

[تحلیلی از عاشورا 3](#_Toc103511112)

[دلیل سوم: ارشاد جاهل 4](#_Toc103511113)

[دلیل چهارم: قاعده حفظ احکام از اندراس 4](#_Toc103511114)

[جواب این قاعده 6](#_Toc103511115)

[دلیل پنجم 6](#_Toc103511116)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره عقلائیه

# ادله حجیت سیره عقلا

# پیشگفتار

## نکته اول

سخن در این هست که سیره‌هایی که منعقد می‌شود در میان مردم و رفتارهایی که صادر می‌شود و شکل می‌گیرد اینها را با چه قواعد و ضوابطی می‌توان به شارع نسبت داد؟ و به عبارت دیگر امضا وعدم ردع شارع از چه راه‌هایی قابل اثبات است چند بار تأکید شده است و الآن هم می‌گویم نگاه ما به این روش‌ها و شیوه‌های امضا وعدم ردع، نگاه صفر و صد نیست و تصور ما این است که این طور وجوهی که در الفائق آمده و شاید بشود بر آن چیزهای دیگری هم افزود اینها گرچه غالباً اخص از مدعاست اما هر کدام در عین حال ارزش خود را دارد و به مجموع آن باید توجه داشت به عنوان اینکه لااقل در یک محدوده‌ای سیره‌های عقلایی و سیره‌های مردم و رفتارهای صادره از مردم مورد تأیید قرار می‌گیرد وعدم ردع از این طرق اثبات می‌شود این را چند بار گفته‌ایم باز هم می‌گوییم اشکال اخص از مدعا بودن روشن است که ما را نباید از کل دلیل غافل بکند و می‌تواند آن محدوده‌ای که دلیل جاری است مورد استفاده قرار بگیرد و از نظر منطقی روشن است ولی گاهی در مقام استفاده این غفلت می‌شود و می‌گویند اخص از مدعاست و می‌گذرند درحالی‌که وقتی می‌خواهید جمع‌بندی بکنید یا در مقام اجتهاد آن را اعمال بکنید در آن محدوده‌ای که این دلیل امضا وعدم ردع را اثبات می‌کند باید به آن توجه داشت.

بنابراین یک مطلب این است که با توجه به آن تقسیمات ده پانزده‌گانه که در سیره مورد توجه قرار گرفت باید توجه کرد که اخص از مدعا بودن به‌سادگی پایش را به میان آورد و دلیل را کنار گذاشت، همان مواردی که باقی می‌ماند باید مورد توجه قرار بگیرد، کم نیست اگر کم هم باشد باید مورد توجه قرار بگیرد و در جای خود مورد استفاده قرار بگیرد.

## نکته دوم

این است که اینجا وقتی سخن از سیره به میان می‌آوریم نباید در محدوده سیره‌های فردی که در فقه می‌گوییم سیره بر خبر واحد است اینها را فقط ببینیم سیره‌ای که اینجا گفتیم کل جریان بنی‌امیه و رفتاری که آن‌ها می‌کردند یک مجموعه رفتارهای سیاسی اجتماعی کلان بوده است، آن هم در اینجا مطرح است خیلی نباید محدود دید می‌گوییم قیامی که امام حسین علیه‌السلام کرد برای این است که یک انحراف کلانی در تصورات حکومت و جنگ و صلح وجود داشت و عاشورا می‌خواهد آن نظام تصوری را به هم بزند، خیلی بحث ریز نیست، عاشورا یک حرکتی است در مقابل یک مجموعه سیره‌هایی که شکل می‌گرفت، و حتی این مصداق ارشاد جاهل است، گاهی ارشاد جاهل اقتضاء می‌کند به این که یک اقدام کلان انجوری در مقابل یک جریان فساد اساسی که شکل گرفته است انجام بدهد. در این بحث ما مع الاسف در این فضای مباحث سیره وقتی وارد بشویم می‌بینیم کم کار شده است حتی در آن سطحی که ما فقه فردی یا اجتماعی متعارف می‌بینیم.

اگر یک سطح بالاتر بیاییم دیگر در آنجا مطرح نیست و آن این است که بسیاری از اقدامات ائمه را باید در یک چارچوب منظومه کلان اجتماعی، سیاسی دید، و به شکل مواجه با یک مباحث کلان فکری و اجتماعی و سیاسی دید.

# تحلیلی از عاشورا

-یک مقدار حاشیه می‌رویم ولی عیب ندارد- در تحلیل و تفسیر عاشورا خیلی بحث شده است چندین نوع می‌توان برش زد به تحلیل عاشورا، یکی از مباحثی که آنجا مطرح است این که گفته‌اند **﴿لَاتُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾**[[1]](#footnote-1) برای چه امام انجور ایستادگی و مقاومت کرد با زن و بچه و درحالی‌که هیچ نشانه‌ای از پیروزی نبود، این به چه معناست؟

در یک نگاه فقه فردی و محدود و حتی اجتماعی متعارف ما نگاه کنیم موازین فقهی ما آن را نمی‌گوید ولی اگر فاز را تغییر بدهیم به این معنا که یک شکلی از حکومت یا رفتارهای غیر حکومتی جا می‌افتاد و سیره می‌شد، اصلاً سیره بود، یک قواعد جاافتاده‌ای شکل می‌گرفت که به غیر از این شکل نمی‌شد آن را به هم زد، یعنی تصوراتی شکل می‌گرفت که اگر امام حسین علیه‌السلام آن کار را نمی‌کرد حتی به شکل محدود، اینکه جمعی به عنوان یک اقلیت در جهان اسلام پیدا بشوند و بگویند آن نوع حکومت‌داری و شکلی که معاویه می‌کردند در جامعه مقبول نیست، حتی این حد هم شکل نمی‌گرفت، یعنی انحراف اساسی در کل معیارها پیدا می‌شد در شناخت و اساس اسلام، اینکه می‌گوییم اگر امام حسین علیه‌السلام اقدام نمی‌کرد از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند، دو جور می‌شود تفسیر کرد

بعضی می‌گویند تفسیر این است که اگر این اقدام نمی‌شد آن‌ها یک جوری جلو می‌رفتند که همین ظاهر را هم تغییر می‌دادند دیگر چیزی باقی نمی‌ماند

تفسیر دوم این است که ظاهر باقی می‌ماند تفسیر دیگری از حکومت و مباحث دینی جا می‌افتاد به‌گونه‌ای که این تفسیر علومی و آن شکل دیگر اصلاً مقبولیتی نداشت و اصلاً محو می‌شد.

یک اسلام محرَّفی که آن شکل دیگر در اذهان به هیچ شکل قابل دفاع نبود یعنی یک آدم منصف هم الآن بررسی می‌کرد می‌گفت بیخود گفته‌اند و این راهی جزء همان اقدام تند خشن و مقاومت آن شکلی نداشت.

این را به عنوان نمونه می‌گویم بحث سیره و برداشت از سیره معصوم را نباید در آن چارچوب و شکل محدود دید در این شکل‌های کلان اجتماعی و سیاسی هم متصور است.

# دلیل سوم: ارشاد جاهل

دیروز هشت نه قید به آن زدیم و گفتیم به صرف اینکه سیره خطایی در زمان معصوم شکل می‌گیرد و معصوم در مقابل آن موضع نمی‌گیرد نمی‌شود به قاعده ارشاد جاهل به نحو مطلق تمسک کرد بگوییم چون ارشاد جاهل واجب است و امام هم به عنوان مکلف مخاطب این حکم بوده است و اقدامی نکرده است پس تأیید می‌کند از باب اینکه اگر این کار خلاف بود واجب بود ارشاد جاهل بر امام، و چون امام اینجا ارشاد نکرد معلوم می‌شود که خطا نبوده است، با این قیاست استثنایی

گفتیم این علی الاطلاق نمی‌شود پذیرفت، برای اینکه قاعده ارشاد جاهل هفت هشت قید دارد که دیروز بیان کردیم.

# دلیل چهارم: قاعده حفظ احکام از اندراس

یک قاعده دیگر را حد وسط استدلال قرار بدهیم و آن قاعده عبارت است از اینکه جایی که احتمال اندراس احکام وجود دارد و از میان رفتن شناخت نسبت به یک حکم و منسی شدن یک حکم الهی وجود دارد وظیفه چه امام و چه غیر امام، این مشترک است این است که اقدام به تعلیم و آگاهی بخشی و ارشاد کنند

در این قاعده فضا با آنچه در ارشاد جاهل در قاعده قبلی گفت فرق دارد در ارشاد جاهل نگاه به این است که مکلفی دارای تکلیف مورد ابتلای الزامی با آن قیودی که دیروز گفتیم است و نمی‌داند و به او آموزش بدهد مکلف به تکلیف الزامی مورد ابتلا که حکم هم برای او فعلی است فقط تنجز مورد اشکال است اینها قیود قاعده ارشاد است. شخصی مکلف است به تکلیف فعلی به امر الزامی که مورد ابتلایش هست و تکلیف هم منجز نیست و الا همه شرایط فعلیت جمع است و هیچ معذوریت ندارد جزء جهل، با این قیود می‌گفتیم به او بگو که باید نماز بخوانی و روزه بگیری، باید قصر بخوانی، باید تمام بخوانی، باید نگاه کنی، باید نگاه نکنی، باید کذا و کذا

این قاعده ارشاد بود که بحث تکلیف مکلف است در جایی که فعلیت تکلیف آنجا تمام است باید ارشاد کرد.

اما یک قاعده دیگر در این دلیل چهارم آن حد وسط قرار می‌گیرد و آن قاعده این است که هر جایی حتی احتمال و بالاتر آنجایی است که ظن و اطمینان وجود داشته باشد که عدم اقدام فردی یا افرادی نسبت به آگاهی بخشی و تعلیم و ترویج یک حکم یا احکامی موجب اندراس آن حکم یا احکام بشود، اندراس معنایش این است که این حکم از حافظه تاریخ برداشته می‌شود

این در سطح فردی، حکم فردی متعارف، یا اینکه احکام خیلی مهمی که در قصه عاشورا مطرح است اینجا گفته می‌شود هر مکلفی موظف به اقدام و تعلیم و اعلام است، نه برای عمل این شخص در این حکم بلکه برای حفظ و ماندگاری این حکم در حافظه جامعه وعدم غفلت و نسیان نسبت به آن. این هم قاعده‌ای است که متأسفانه به عنوان قاعده فقهی خوب بحث نشده است منت‌ها ادله‌ای قرانی و روایی می‌توان برای این شمرد و دلیل عقلی و لبی هم کاملاً بر این مسئله هست.

این قاعده از نظر کاربرد دایره‌اش نسبت به آن قیودی که قبلاً گفتیم خیلی فرق دارد به عنوان مثال

این قاعده حفظ احکام از اندراس، نه اندراس عملی، اندراس ذهنی و معرفتی به عنوان وظیفه الزامی این قاعده در محدوده احکام مورد ابتلای مکلف نیست ممکن است یک حکم الهی اصلاً الآن مصداقی هم ندارد ولی به عنوان یک حکم باید جلوی اندراس آن را گرفت.

احکام مربوط به عمی و ابیت اصلاً مصداق ندارد این روزگار ولی اگر به جایی می‌رسد که این احکام از حافظه تاریخی جامعه اسلامی محو می‌شود در حدی که از حافظه محو نشود باید نگه داشت درحالی‌که اصلاً مورد ابتلا نیست فرض کنید قواعد زندگی اجتماعی طوری شد که ابوابی از فقه مصداق ندارد اگر به جایی رسید که مندرس می‌شود و محو می‌شود در معرض محو شدن در ذهن و فضای علمی و معرفتی است باید اقدام کرد که آن محفوظ بماند اینها جزئی از شریعت است باید محفوظ بماند

یا حتی احکام غیر الزامی، مستحبات و مکروهات که الآن هم کسی عمل نمی‌کند یا مصداق ندارد و قانون ارشاد جاهل الزام نمی‌کند که شما تبلیغ رفتید این حکم را مستحبی را بگویید می‌خواهد عمل بکند یا عمل نکند موظف نیست به عنوان آن قاعده ارشاد جاهل هم موظف نیستیم مستحبات و مکروهات را بگوییم ولی به حدی رسیده است که دیگر نسلی تربیت می‌شود که این مستحبات و مکروهات را خبر ندارد و هیچ نمی‌داند و در حافظه تاریخی این نسل محو می‌شود، باید گفته شود تا به شکلی اینها مورد توجه باشد.

بنابراین احکامی که مورد ابتلا نیست ولو الزامی باشد اگر به حدی برسد که اندارس ایجاد بشود باید گفت، یا احکام غیر الزامی که افراد ملزم نیستند انجام بدهند باید دفع اندراس بشود و اقدام بشود.

این بخصوص در محدوده کار امام قرار بگیرد، امام راجع به این بحث هیچ نگوید تردید ایجاد می‌شود که حکم خدا هست یا نیست.

درجات اندراس اینجا متصور است باید به‌گونه‌ای اقدام کرد که مانع اندراس و نسیان احکام در اذهان شد. این قاعده هم مع الاسف مورد بررسی دقیق انجام نگرفته است.

این قاعده از یک جهت اضیق از قاعده ارشاد جاهل است و آن این است که در جایی این قاعده به کار می‌رود که بحث اندراس باشد و محو بودن و نسیان کلی باشد این محدود است و خیلی اتفاق نمی‌افتد مخصوصاً در دوره‌ای که نشر و کتاب زیاد است و اندراس به آن معنا اتفاق نمی‌افتد

قاعده وجوب حفظ شریعت و معارف از نسیان و غفلت کلی و اندراس یک قاعده است این قاعده اگر به عنوان یک تکلیف پذیرفته شد طبعاً امام معصوم هم در آن دایره قرار دارد اگر سیره‌هایی منعقد شد، رفتارهایی شکل گرفت که آن رفتارها در حقیقت مندرس کننده دین است و رفتارهایی است که نتیجه آن اندراس احکامی است یا معارفی از دین است امام باید آنجا موضع بگیرد و هر مکلف دیگری هم باید موضع بگیرد اینکه در قصه عاشورا و بعضی از مسائل دیگر سیره‌های اجتماعی و سیاسی اشاره کردند با این ربط دارد یعنی این ادعا وجود دارد یکی از دلایل اقدام به آن تزهیه عظیم در عاشورا این است که یک اندراس و تغییری در مفاهیم دینی ایجاد می‌شد که جز به آن شکل نمی‌شد جلوی آن را گرفت، بحث حتی این نبود که امام بخواهد حکومت بکند آن‌ها را کنار گذاشتیم، اقامه کذا و کذا هم نمی‌خواست بکند، خطر یک اندراس در مفاهیم دینی و تغییر و تفسیر از مفاهیم دینی وجود داشت که جز با اقدام خونین و آن شکلی نمی‌شد

قاعده اندراس اطراف و اطیافی دارد و متناسب با آن باید دید حکم‌ها ممکن است تفاوت پیدا کند فعلاً علی الاجمال می‌گوییم چنین قاعده‌ای هست و انواع اندراس متناسب با آن‌ها یک تکلیفی برای صیانت دین از اندراس است این اندراس غفلت و نسیان و تحریف و اشکال متفاوتی دارد.

اگر اندراس یک حکمی یا یک معرفت اعتقادی و اخلاقی پیدا بشود متناسب با آن هم وظیفه وجود دارد در مثل عاشورا ادعا می‌شود که اندراس به معنای تحریف خیلی کلان بوده است در حدی که اصلاً قواعد مهمی از حاکمیت دین یا قواعد اعتقادی و معرفتی آن دگرگون نشان داده می‌شد و اقدام انجام شد.

این هم دلیل چهارم است که ممکن است بگوییم امضای شارع وعدم ردع شارع را در مقابل سیره‌ها و رفتارها و جریان‌ها، اثبات می‌کنیم با تمسک به قاعده وجوب حفظ معارف دینی و احکام و شریعت از اندراس و محو شدن و نسیان و مغفول شدن.

# جواب این قاعده

در بررسی این قاعده جواب ما شبیه قاعده امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل است آنچه آنجا گفتیم اینجا هم می‌گوییم این هم فی‌الجمله درست است ولی بالجمله درست نیست اینکه بگوییم اینجا به‌سادگی اندراس صورت می‌شود با یک رفتار، یا حتی احتمال اندراس یک حکم یا یک معرفت نمی‌شود احراز یا حتی احتمال داد اگر جایی چنین چیزی متصور است، بله، آن واجب است اقدام کند اگر اقدام نکرده است معلوم می‌شود که قبول دارد

# دلیل پنجم

بحث تکلیف خاص امام است، اینها که در قاعده امر به معروف و نهی از منکر یا ارشاد یا حفظ دین از اندراس گفتیم این سه قاعده قبلی، تکالیف عامه مشترک است که احیاناً در جاهایی برای عالم یا امام یک تأکدی دارد.

اما در دلیل پنجم گفته می‌شود امام وظیفه‌اش این است که احکام را تبلیغ و تبیین بکند و اگر سیره‌ای که جاری است موجب می‌شود احکامی که امام می‌داند و باید تبلیغ بکند تبلیغ نشود و آن‌ها در مسیر دیگری قرار بگیرد امام به عنوان مبلغ عن الله باید آن را بگوید و اگر نگوید معلوم می‌شود که نمی‌خواهد.

1. - سوره بقره، آیه 195 [↑](#footnote-ref-1)